



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۱۵	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۸ / ۰۵
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله دوازدهم: نذر تصدق بر عین زکویه ❖ مبحث ششم: بررسی حکم فقهی نذر مقارن با حؤل					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به بررسی این مسأله می پردازد که اگر شرط یک نذر، دقیقاً همزمان با کامل شدن حؤل (سال مالی) یک مال زکوی محقق شود، کدام تکلیف مقدم است؟ در این لحظه واحد، دو تکلیف واجب به یک مال تعلق می گیرد: وجوب پرداخت زکات و وجوب وفای به نذر.

برای حل این مسأله، سه مبنای اصلی مورد تحلیل قرار می گیرد:

- ❖ **مبنای اول (تقدیم زکات):** این دیدگاه که به صاحب عروه منتسب است، معتقد است چون سال مالی (حؤل) بر مال گذشته و مانعی برای تعلق زکات وجود نداشته، وجوب زکات قطعی (فعلی) می شود؛ بنابراین ابتدا باید زکات پرداخت شود و سپس در صورت باقی ماندن موضوع نذر، به آن عمل گردد.
- ❖ **مبنای دوم (تقدیم نذر):** بر اساس این مبنا، خود نذر مشروط، یک تکلیف ضمنی برای حفظ مال تا زمان تحقق شرط ایجاد می کند. این تکلیف به «حفظ مال» به عنوان یک مانع شرعی عمل کرده و از همان ابتدا اجازه تعلق وجوب زکات به مال را نمی دهد. در نتیجه، وفای به نذر مقدم است. (البته استاد این مبنا را نمی پذیرند).
- ❖ **مبنای سوم (عدم تراحم و لزوم عمل به هر دو):** این مبنا که دیدگاه مورد قبول استاد و بزرگانی چون مرحوم آیت الله خوئی است، اساساً وجود تراحم را رد می کند. طبق این دیدگاه، تعلق زکات به «عین مال» نیست؛ بلکه یا به «مالیت» آن است - که می توان از مال دیگری پرداخت کرد - و یا یک تکلیف بر ذمه (کلی فی الذمه) است. از سوی دیگر، نذر به «عین مال خارجی» تعلق گرفته است؛ چون متعلق دو تکلیف متفاوت است، تراحمی در مقام امتثال رخ نمی دهد.

نتیجه گیری نهایی استاد: بر اساس مبنای سوم، مکلف باید به هر دو واجب عمل کند؛ یعنی هم زکات مال را بپردازد و هم به نذری که بر عین آن مال کرده است، وفا نماید. از آنجایی که اساساً تراحمی وجود ندارد، نوبت به راه حل هایی مانند تخییر (اختیار در انتخاب یکی از دو تکلیف) یا قرعه نمی رسد و هر دو فاقد وجه هستند.

بحث اخلاقی: تأملی در معنای عمر و تقدیر الهی

روایتی از ابی عبدالله علیه السلام منقول است که می فرماید:

«إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مَّنْقُوصَةٍ وَأَيَّامٍ مَّعْدُودَةٍ، وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً، مَنْ زَرَعَ خَيْرًا يَحْصُدْ غَبْطَةً، وَمَنْ زَرَعَ شَرًّا يَحْصُدْ نَذْلَةً، وَلِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ، لَا يَسْبِقُ الْبَاطِلُ مِنْكُمْ حَظَّهُ، وَلَا يُدْرِكُ حَرِيصٌ مَا لَمْ يُقَدَّرْ لَهُ، مَنْ أُعْطِيَ خَيْرًا فَاللَّهُ أَعْطَاهُ، وَمَنْ وُفِّيَ شَرًّا فَاللَّهُ وَقَاهُ»^۱.

عمر همه ما را حد و غایتی است و این اجلّی که برای زندگانی ما معین گشته، در هر لحظه، از آن کاسته می شود. این مهلت، دم به دم رو به کاهش می رود؛ «آجال مَّنْقُوصَةٌ وَأَيَّامٍ مَّعْدُودَةٍ». آدمی هر قدر هم که بپاید، سرانجام این دفتر عمر به پایان خواهد رسید. «وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً»؛ مرگ خبر نمی کند و ناگهان به سراغ انسان می آید.

«مَنْ زَرَعَ خَيْرًا يَحْصُدْ غَبْطَةً»؛ باید نگریست که در این ایام عمر، برای خویشتن چه می کاریم و در این مزرعه حیات چه می کنیم. اگر نیک کاشتیم، نیک درو خواهیم کرد و ثمره ای نیک به دست خواهیم آورد. اگر کسی بذری بیفشاند، بد درو می کند و «وَمَنْ زَرَعَ شَرًّا يَحْصُدْ نَذْلَةً»؛ آنکه کشت بدی داشته باشد، حاصلش را با پشیمانی درو خواهد کرد. «وَلِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ»؛ هر بزرگری، همان را درو می کند که خود کشته است.

«وَلَا يَسْبِقُ الْبَاطِلُ مِنْكُمْ حَظَّهُ»؛ آنکه بخواهد حرص بورزد و خود را از آنچه خداوند برایش مقدر کرده پیش بیندازد، توفیقی نخواهد یافت؛ نه! همان که مقدر شده، سرانجام به او خواهد رسید. «وَلَا يُدْرِكُ حَرِيصٌ مَا لَمْ يُقَدَّرْ لَهُ»؛ هیچ انسان حریصی به آنچه برایش مقدر نگشته است، دست نخواهد یافت.

این حکمت از آن روست که آدمی چنان نباشد که به حرام و حلال دست یازد و به هر سو بتازد تا چیزی را که برایش مقدر نیست، به چنگ آورد. باید از راه صواب پیش برد؛ آنگاه خداوند او را به خواسته اش می رساند. «مَنْ أُعْطِيَ خَيْرًا فَاللَّهُ أَعْطَاهُ وَمَنْ وُفِّيَ شَرًّا فَاللَّهُ وَقَاهُ»؛ اگر کسی به خیری دست یابد، خداوند به او عطا کرده است. توجه به خدای متعال و اینکه زمام امور به دست اوست، و با تقیّد و التزام به فرمان او، نظام آفرینش با انسان منسجم تر رفتار می کند. کسی که در نظام هستی، برخلاف جریان آب این نظام رفتار کند، برای خویش جز مشکل نخواهد آفرید.

عمل بر وفق نظام آفرینش نیز همان عمل طبق دستور خداوند است. دستور خداوند با این نظام آفرینش، هماهنگ است. و این نظام هستی به انسان یاری می رساند؛ هنگامی که آدمی بر وفق دستور خدا عمل کند، راه برایش هموار می شود و نظام آفرینش او را مدد می کند.

ظاهراً یکی از معانی بلند سوره قدر همین است که جهان تکوین، رام جهان تشریع است. هرکس در جهان تشریع به تشریع الهی عمل کند، جهان تکوین نیز رام او خواهد بود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؛ این قرآن را در چه شبی فرو فرستادیم؟ در شب تقدیرات تکوینی. قرآن که نظام تقدیر تشریعی است، ما این نظام تشریع را همزمان با نظام تقدیر تکوینی فرستادیم و تشریع کردیم. اینها با یکدیگر هماهنگ هستند.

اگر کسی جویای موفقیت باشد، بهترین راه موفقیت آن است که به آنچه خدا مقرر کرده است، عمل کند. امیدواریم خداوند توفیق طاعتش را به همه ما کرامت فرماید.

منظومه حسینی؛ تجلی حسن طاعت و قبح جنایت

میلاذ حضرت زینب علیها السلام را نیز تبریک عرض می‌کنیم. امیدواریم ما قدرشناس افتخارات جهان بشر باشیم. این بزرگواران همه چیزشان را فدا کردند تا راه خیر گشوده شود. سیدالشهدا علیه السلام با قیام خود صحنه‌ای به وجود آورد که قبح شرارت و جنایت برای همگان آشکار شد و حسن اطاعت از خدا نیز بر همگان پدیدار گشت.

شاید یکی از نکات این امر که در بعضی از روایات آمده است به این مضمون - که: «إِنَّ بَابَ الْحُسَيْنِ أَوْسَعُ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ»، همین باشد. این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است که بسیاری از هیچ دری هدایت نمی‌شوند، ولی از طریق حسین بن علی علیه السلام راه هدایت را می‌یابند. شاید یکی از دلایل این باشد که حسین بن علی علیه السلام، حسن اطاعت خدا و حسن عبودیت را آن چنان جلوه‌گر ساخته و زشتی معصیت و زشتی کفر و ریا و جنایت را چنان نمایانده که دیگر هر بشری که ذره‌ای از فطرت برای او باقی مانده باشد، با امام حسین علیه السلام هدایت می‌شود. اگر هیچ چیز او را هدایت نکند، امام حسین علیه السلام او را هدایت می‌کند.

گاهی به آن شعر مرحوم محمد مهدی جواهری اشاره کرده‌ایم که طلبه بود و سپس منحرف شد و آنگاه بازگشت. او از شعرای طراز اول عرب است و همگان او را «شاعر العرب الأكبر» می‌خواندند. وی پس از انحراف به کربلا می‌آید و از او درخواست شعر برای امام حسین علیه السلام می‌شود. شعر عجیبی سرود. در بخش دوم و پایانی شعرش، در خطاب به سیدالشهدا علیه السلام می‌گوید:

«تَقَحَّمتْ صَدْرِي، وَ رَبُّ الشُّكُوكِ يَضْحُجُ بِجُدْرَانِهِ الْأَرْبَعِ...»؛ درحالی‌که شک‌ها سراسر سینه من را پر کرده بود، تو به سینه من هجوم آوردی؛ چهار دیواری سینه‌ام آکنده از شک بود. بسیاری مرا نصیحت کردند، نسیم‌های فراوانی بر من وزید، ولی این ابرهای شک از سینه من زدوده نشد، «إِلَى أَنْ أَقَمْتَ عَلَيْهِ الدَّلِيلَ»؛ تا آنکه دلیلی که از خون تو برای من برپا شد، به من رسید. همه شک‌هایم برطرف شد و با آن به وحی ایمان آوردم، به قرآن ایمان آوردم و به رسول صلی الله علیه و آله ایمان آوردم.

حضرت زینب علیها السلام، مکمل این منظومه حسینی است. منظومه حسینی، در اصل، از دو بخش تکوین یافته است: بخشی از آن، بخش حسینی و بخش دیگرش، بخش زینبی این منظومه است که هر یک نیازمند تبیین و توضیح است. ما باید در تبیین قیام حسینی اندکی تعمق کنیم؛ آن بخش‌های ارزشی، بخش‌های عقلانی و بخش‌های عظیم معرفتی این قیام را به خوبی توضیح دهیم. امیدواریم این توفیق را بیابیم و خداوند از ما قبول فرماید ان شاء الله.

پرسشگر: ...

استاد: بله. این شخص صد سال زیست؛ دقیقاً در ابتدای قرن بیستم متولد شد و در اواخر قرن بیستم، یعنی در آستانه قرن بیست و یکم میلادی، از دنیا رفت. او در یکی دو سال پایانی عمرش به ایران آمد و به خدمت مقام معظم رهبری رسید. توبه‌نامه جالبی در قالب شعر دارد که این‌گونه آغاز می‌شود: «سَلَامٌ عَلَى السَّيِّدِ الْأَجَلِّ» و نسبت به تمام گذشته خویش اظهار ندامت می‌کند و در پیشگاه مقام معظم رهبری اظهار توبه می‌کند. داستان پرفرازونشیبی دارد. داستان این مرد، خود قابلیت تبدیل به فیلم یا سریال را دارد؛ سرگذشتش سریال‌گونه است. این مرد در میان معاصرین شعر عرب، قطعاً نظیر ندارد. اشعار او، کلامی تکان‌دهنده است. در هر زمینه‌ای که شعر سروده، شگفت‌انگیز سروده است.

در یکی از جریانات سیاسی، مردم در عراق تظاهرات کردند. آنگاه این جواهری، محمدحسین کاشف الغطاء را در قالب شعری خطاب قرار داد که بیت نخست آن چنین است: «أَتَعْلَمُ أَمْ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ / بِأَنَّ دِمَاءَ الضَّحَايَا فَرُّ». آیا می‌دانی یا نمی‌دانی که خون کشته‌شدگان، خون شهدا، این خونشان دهان است و سخن می‌گویند و «تَعْلَمُ أَمْ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ». شعر مهمی است. او قطعاً در میان ادبای معاصر، بی‌نظیر است. حتی در ایران، ادیبی به توانمندی این ادیب، از لحاظ قدرت ادبی، نداریم. او از نوادگان صاحب «جواهر» است و به همین دلیل به او «جواهری» گفته می‌شود.

بررسی حکم فقهی نذر مقارن با حَوْل (فرع ششم)

فرع ششم از فروع مربوط به این مسأله دوازدهم:

«وإن حصل مقارناً لتمام الحول...».

گفتیم اگر نذر، نذر مشروط باشد، خود شرط یا قبل الحول است، یا بعد الحول، یا مقارن با حول. دو مورد پیشین را بحث کردیم.

حال اگر شرط، مقارن با حول باشد؛ یعنی نذر کرده که: «اگر فلان اتفاق بیفتد، این مال زکوی را در راه خدا صدقه می‌دهم». و اتفاقاً شرط او در همان روزی محقق شد که سر حَوْل است. یعنی هم حَوْل فرارسیده که زکات به این مال تعلق گرفته و هم شرط نذرش تحقق یافته که وفای به نذرش واجب است.

مرحوم صاحب عروه می‌فرماید:

«ففيه إشكال ووجه ثالثها التخيير...».

وجه اول و دوم آن معلوم است: وجه نخست آنکه زکات مقدّم باشد و وجه دوم آنکه نذر مقدّم باشد. وجه سوم

چیست؟

«التخيير بين تقديم أيهما شاء...»؛

یعنی در تقدیم هر کدام که بخواهد، اختیار دارد.

«ورابعها القرعة»^۱.

حال باید دید کدام یک از این نظرات صحیح است.

در اینجا ما سه مبنا داریم و باید بر اساس این سه مبنا بررسی کنیم که حکم در جایی که شرط، مقارناً للحول حاصل شده، چه می‌تواند باشد.

مبنای اول: مقدم بودن زکات بر نذر

مبنای اول، همان مبنای خود صاحب «عروة» است که در شرط متأخر از حَوْل فرمودند: «وجبت»؛ چرا؟ چون حول کامل بر این مال گذشته و وجوب زکات در این حول، بلامانع بوده است. پس مقدمات وجوب زکات تام است و وجوب

زکات به مال تعلّق می‌گیرد. اگر پس از حصول شرط، چیزی از این مال باقی ماند، به نذر عمل می‌کند و اگر نماند نیز نذر اساساً منتفی می‌شود.

حال، در فرض حاضر نیز، با آنکه شرط نذر متأخّر از حول نیست و مقارن با آن است، معنایش این است که تمام الحَوْل بر این مال گذشته بدون آنکه وجوب نذر به آن تعلّق بگیرد. وقتی این گونه است، وجوب زکات فعلی می‌شود. پس باید قائل به وجوب زکات شد.

اکنون، اگر در همین فرض چیزی از مال باقی بماند - کما اینکه حصّة زکات بخشی از مال است و نه تمام آن - پس بخشی از مال باقی می‌ماند. این بخش از مال دو صورت دارد:

➤ اگر نذر به کل مال علی نحو المجموعية تعلّق گرفته باشد: یعنی نذر کرده که همه مال را با قید مجموعیت صدقه بدهد. وقتی زکاتش واجب شد و حصّة زکات را پرداخت کرد، دیگر این مال به عنوان مجموعه باقی نمی‌ماند؛ یعنی موضوع نذر از بین رفته و نذر منتفی می‌شود.

➤ اگر نذر به جمیع مال تعلّق گرفته باشد نه مجموع، علی نحو الانتشار والانحلال: یعنی من این مال را می‌خواهم در راه خدا بدهم. اگر آن حصّة زکاتش برای زکات پرداخت شد، باقی آن مانده است و همچنان متعلّق نذر هست؛ زیرا این نذر میان اجزای این مال منحل می‌شود. انحلال به حسب اجزای این مال صورت می‌گیرد. بنابراین، اگر آن بخشی که حصّة زکات است در راه خدا داده شد، وجوب نذر نسبت به باقی مال همچنان بر اعتبار خویش باقی است و باید به نذر در باقی مانده مال عمل شود.

جمع‌بندی مبنای اول: مبنای صاحب عروه نسبت به شرط متأخّر از حول، بر این پایه استوار است که تمام الحَوْل گذشته و وجوب زکات، معارضی و مزاحمی نداشته است. حول فرا رسیده و مال نیز به حد نصاب است، پس زکات به آن تعلّق می‌گیرد.

مبنای دوم: تقدیم وجوب نذر به دلیل مانعیت حکم شرعی

مبنای دوم آن است که کسی قائل شود و بگوید که تکلیف به نذر، مانع از تعلّق وجوب زکات می‌شود؛ حتی اگر نذر، مشروط به شرطی متأخّر از حول باشد.

توضیح این مبنا در نذر متأخّر:

اگر مثلاً نذر کرد: «من این مال زکوی را بعد الحول، اگر فلان چیز اتفاق افتاد... مانند بازگشت پسر از سفر یا رخداد حادثه‌ای، در راه خدا بدهم». قائل به این مبنا می‌گوید این نذر مانع از وجوب زکات می‌شود؛ زیرا باید این مال را نگه دارد تا به نذرش وفا کند. به عبارت دیگر، گفته می‌شود که وفای به این نذر «إِذَا جَاءَ الشَّرْطُ» (هنگامی که شرط فرا رسد)، مانند این است که نذر کرده باشد تا زمان حصول شرط، این مال را ابقا کند و سپس به نذرش وفا کند. این نذر، بالتلازم، متضمّن نذر به ابقای مال نیز شده است. نذر به تصدّق این مال «عِنْدَ حُصُولِ الشَّرْطِ»، با ابقای مال تا زمان حصول شرط ملازم است. دارد.

اگر این مبنا را در شرط متأخّر از حول بپذیریم، در اینجا چه باید بگوییم؟ در اینجا باید بگوییم که اگر این شرط، مُقارناً لِلْحَوْل حاصل شد، باید این مال را ابقا کند تا به نذرش وفا کند. باید ابقا کند؛ یعنی بنابراین، تکلیفی به این مال تعلّق

گرفته که مانع از تعلق وجوب زکات می شود. این در صورتی است که قائل شویم مانع شرعی نیز مانع از وجوب زکات می شود. البته ما این مبنا را نقد کردیم و نپذیرفتیم.

مبنای سوم: این است که بگوییم نه، تعلق وجوب نذر به این مال، مانع از تعلق وجوب زکات نمی شود. این مبنای مرحوم خوئی رحمته الله بود. هرچند ایشان قائل به این بودند که زکات به عین تعلق می گیرد، اما به «عین علی نحو الشریکه فی المالیه»؛ یعنی به مالیت این عین خارجی تعلق می گیرد، نه به خود عین. باینکه ایشان چنین قائل است، اما می فرماید که تعلق نذر به این مال، مانع از تعلق وجوب زکات نیست؛ چرا؟ چون می تواند هم به نذرش عمل کند و هم زکاتش را پردازد. زکات را می تواند از مال دیگری بدهد، زیرا ولایت بر تبدیل مال زکوی دارد. می تواند زکات را از مال دیگری پردازد. لذا مال زکوی باقی مانده است و اینجا «باید» زکاتش را به مال دیگر تبدیل کند و از مال دیگر پردازد تا بتواند به آن نذری که کرده است، عمل کند.

حال، نسبت به آن مبنای ما که گفتیم اساساً از ادله استفاده می کنیم که زکات به عین خارجیّه تعلق نمی گیرد؛ بلکه به «کُلّی فی الذمّة» تعلق می گیرد. البته در مواردی - و این تعلق زکات به کُلّی فی الذمّة، تکالیفی نسبت به این عین خارجی ایجاد می کند که ان شاء الله در آینده بحث خواهیم کرد. بنابر این مبنا که مبنای ما بود، اصلاً تراحمی میان وجوب وفای به نذر به وسیله این مال و تعلق وجوب زکات که به نحو کلی فی الذمّة است، وجود ندارد. این حصه در ذمه اش می ماند تا زکاتش را پردازد و مع ذلک نسبت به عین خارجی نیز باید به نذرش وفا کند.

بنابراین، اگر این شرط، مُقارناً لِلْحَوْل حاصل شد، اصلاً تراحمی به وجود نمی آید تا بگوییم این یا آن. بلکه به هر دو عمل می کند؛ هم به زکات و هم به نذر؛ لذا وجهی برای تخییر نیست. در مورد تخییری که ایشان فرمود در این مسأله وجوهی وجود دارد، تخییر جایگاهی ندارد. بنا بر مبنای ما، اینجا اصلاً تراحمی وجود ندارد تا نوبت به تخییر برسد. اولاً، حتی اگر تراحمی هم باشد، باز هم تخییر معنا ندارد. اگر تراحم اتفاق بیفتد، ما باید به قواعد باب تراحم عمل کنیم: تقدیم اُهم یا تقدیم بر اساس ملاک های گفته شده در باب تراحم.

اگر قرار باشد قائل به تخییر بشویم، در «تعارض» است که تخییر مطرح می شود، نه در باب تراحم. که آن را هم قبول نداریم که تعارضی وجود داشته باشد؛ چرا که در تعارض، تکاذب میان دو دلیل ایجاد می شود، حال آنکه در اینجا تکاذبی نیست. در ما نحن فیه، هر دو دلیل می توانند با هم درست و صحیح باشند. تراحم در مقام امتثال است؛ یعنی مکلف الآن نمی تواند به هر دو واجب عمل کند. مثل اینکه واجب باشد هم نماز بخواند و هم انقاذ غریق کند. این دو به لحاظ دلیل، تعارضی با هم ندارند؛ منتها در مقام عمل و در آن واحد، نمی تواند هم نمازش را بخواند و هم به انقاذ غریق پردازد. در مقام خارج و در مقام امتثال، تراحم وجود دارد.

خلاصه، به نظر ما، اینجا این تراحم نیز وجود ندارد؛ لذا جایی برای تخییر نیست.

اما وجه چهارم که قرعه باشد، به طریق اولی جایگاهی نخواهد داشت. چون «الْقُرْعَةُ لِكُلِّ أَمْرٍ مُشْكِلٍ». حتی اگر ما به قاعده قرعه قائل شویم و قاعده مذکور را صحیح هم بدانیم، باز هم اینجا جای قرعه نیست؛ زیرا «القرعة لكل أمر مشكل»؛ درحالی که اینجا مشکلی نیست و تراحمی میان دو واجب وجود ندارد. می توانیم به هر دو واجب عمل کنیم. لذا نوبت به قرعه نمی رسد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين